

نحوه تعامل علامه حلّی با روایات فقهی فرقه فطحیه و واقفه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۱۶

روح الله نجفی^۱

چکیده

فطحیه، باورمندان به امامت عبدالله بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام و واقفه، توقّف کنندگان بر امامت امام موسی کاظم علیه السلام هستند. تحقیق حاضر، پس از معرفی اجمالی این دو فرقه، به بررسی نحوه تعامل علامه حلّی فقیه نامدار دوازده امامی، با روایات فقهی ایشان می پردازد و آشکار می شود که علامه، به شیوه ای یکسان با روایات فقهی فرقه های انحرافی مواجه نشده است، بلکه اگر محتوای روایت با دیدگاه فقهی مقبول او سازگاری نداشته است، بر فساد مذهب راوی، انگشت نهاده و بر سند روایت طعن زده است؛ اما اگر محتوای روایت با دیدگاه فقهی او سازگار بوده، فساد مذهب راوی را در خور اعتنا ندانسته و بروثاقت و راست گویی راوی در مقام نقل روایت تکیه کرده است. بدین سان، طعن علامه حلّی به روایات فقهی فرقه های انحرافی به عدم مطابقت محتوای آن روایات با دیدگاه فقهی مقبول او باز می گردد و انگشت نهادن بر فساد مذهب راوی، یکی از توجیهاات کنار نهادن روایات مخالف شده است.

کلیدواژه ها: فطحیه، واقفه، علامه حلّی، روایت فقهی، روایت مؤثّق.

۱. طرح مسأله

فطحیه و واقفه دو فرقه مهم و تأثیرگذار شیعی بوده اند که روزگاری دراز با شیعیان معتقد به نظام صحیح امامت، همزیستی مذهبی و تعاملات روایی داشته اند. فطحیه، به امامت عبدالله بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام قایل بودند و واقفه، بر امامت امام موسی کاظم علیه السلام

۱ استادیار دانشگاه خوارزمی (mf1981@yahoo.com).

توقف کرده و امامت امامان بعد را انکار می‌کردند. بیشتر شیعیان متأخر دوازده امامی معتقدند که راویان فرقه‌های فطحیه و واقفه به دلیل انحراف از نظام استاندارد امامت، بر طریقی ناحق و ناصواب قدم نهاده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را شیعیانی خودی به شمار آورد؛ اما به نظر می‌رسد که در قرون دوم و سوم، این سنخ مرزبندی‌ها در میان شیعیان، به شدت و شفافیت قرون بعد نبوده است؛ چنان‌که فی‌المثل عبدالله بن بکیر فطحی مذهب است، اما در *رجال الکشی* آمده است که جماعت شیعه بر صحیح دانستن آنچه نسبتش به او صحیح است، اتفاق نظر دارند.^۲

از منابع تاریخی برمی‌آید که میراث روایی راویان فطحیه و واقفه به گستردگی در دست محدثان و فقیهان دوازده امامی بوده است؛ چنان‌که به عنوان نمونه، نجاشی، ضمن توثیق «عمار بن موسی ساباطی» [چهره شاخص فطحیه] بیان می‌دارد که وی دارای کتاب است و سپس طریق خود را به کتاب او ذکر می‌کند.^۳ به همین سان، نجاشی، طریق خود را به برخی از کتاب‌های «علی بن ابی حمزه بطائنی» ذکر می‌کند با آن‌که او را یکی از استوانه‌های واقفه می‌خواند.^۴ نجاشی درباره «حسن بن علی بن ابی حمزه» نیز بیان می‌دارد که شیوخ ما، او را از چهره‌های مهم واقفه می‌دانند و در همان حال، طریق خود را به برخی از کتاب‌های او ذکر می‌کند.^۵ ابن شهر آشوب نیز فی‌المثل، ضمن آن‌که «علی بن حسن فضال» را فطحی می‌داند، کتاب‌های وی را نیکو معرفی می‌کند.^۶

به هر تقدیر، تحقیق حاضر بر آن است که به بررسی نحوه تعامل علامه حلی فقیه دوازده امامی قرن هفتم و هشتم هجری (م ۷۲۶ق) با روایات فقهی فطحیه و واقفه بپردازد. دامنه تحقیق، به کتاب *مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه*، اثر مشهور علامه حلی در فقه محدود شده است.

۲. فرقه فطحیه و نحوه پیدایش آن

فطحیه قایلان به امامت عبدالله بن جعفر هستند. عبدالله بن جعفر، فرزند امام صادق علیه السلام و برادر ارشد امام موسی کاظم علیه السلام است. به گفته کُشی، پس از درگذشت امام صادق علیه السلام،

۲. *رجال الکشی*، ص ۴۴۱.

۳. *رجال النجاشی*، ص ۲۹۰.

۴. همان، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۵. همان، ص ۳۷-۳۶.

۶. *معالم العلماء*، ص ۱۰۰.

عموم مشایخ و فقیهان جماعت شیعه، به خاطر شبهه‌ای که برای ایشان پیش آمد، قایل به امامت عبدالله شدند. منشأ شبهه، سخنی بود که از امامان پیشین منقول بود؛ مبنی بر این که چون امامی درگذرد، امر امامت در فرزند بزرگ‌تر است.^۷ کلینی از هشام بن سالم روایت کرده است که من و صاحب الطاق بعد از وفات امام صادق علیه السلام در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر جمع شده بودند؛ به این عنوان که صاحب امر پس از پدرش است. من و صاحب الطاق در حالی که مردم نزد او بودند، بروی وارد شدیم. علت آن بود که ایشان [شیعیان] از امام صادق علیه السلام روایت کردند که امر امامت در فرزند بزرگ است؛ مادام که در او آفت و نقصی نباشد.^۸ کلینی به نحو جداگانه نیز روایت می‌کند که امر امامت در فرزند بزرگ است مادام که در او آفت و نقصی نباشد.^۹ این نقل جداگانه می‌تواند قرینه‌ای بر مقبولیت روایت هشام، نزد کلینی باشد.

به هر تقدیر، با توجه به قید «لزوم فقدان آفت و عیب» در فرزند بزرگ‌تر، می‌توان ادعا کرد که گرایش پاره‌ای از شیعیان به عبدالله، از نادیدن آفت محتمل عبدالله و درست عمل نکردن به مضمون روایت ناشی شده است. بر این مبنا، نیازی نیست که در اصالت سخن نقل شده از امام صادق علیه السلام تشکیک شود.

به گفته کشی، عبدالله هفتاد روز پس از پدرش، وفات یافت.^{۱۰} بروفق نقل شیخ صدوق از رساله ابن قبه رازی، عبدالله بن جعفر در حالی که پسری بر جای نهاد و شخص دیگری را هم به عنوان امام تعیین نکرد، از دنیا رفت. در نتیجه قایلان به امامت او، از قول به امامتش بازگشته و به امامت امام موسی کاظم علیه السلام گراییدند.^{۱۱} در این میان، از آنان که با وجود پذیرش امامت امام موسی کاظم علیه السلام، همچنان به صحت امامت هفتاد روزه برادرش عبدالله باور داشتند، با عنوان «فطیحه» یاد می‌شود. در مقابل این گروه، شیعیانی که امامت عبدالله را از اساس باطل می‌دانستند، روایتی نقل کردند که بروفق آن، خداوند ابا دارد که پس از امام حسن

۷. رجال الکشی، ص ۳۲۸: «الذین قالوا یامامته عامة مشایخ العصابة و فقهاءها مالوا الی هذه المقالة فدخلت علیهم الشبهة لما روی عنهم علیهم السلام أنهم قالوا الإمامة فی الأكبر من ولد الإمام إذا مضی».

۸. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱: «... عن هشام بن سالم قال: کُنَّا بِالْمَدِیْنَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّلَاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّلَاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِی الْکَبِیْرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهَ عَاهَةً...».

۹. همان، ج ۱، ص ۲۸۵: «... عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله قال إن الأمر في الكبير ما لم تكن فيه عاهة».

۱۰. رجال الکشی، ص ۳۲۸.

۱۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۰۷.

و امام حسین علیه السلام، امامت را درد و برادر قرار دهد.^{۱۲} همچنین آورده اند که یکی از شیعیان به عبدالله بن جعفر گفت: آیا تو امام هستی؟ گفت: آری! گفت: شیعیان روایت دارند که صاحب این امر، نزدش سلاح رسول خداست، پس نزد تو از آن چیست؟ عبدالله پاسخ داد: نیزه او نزد من است. حال آن که برای رسول خدا، نیزه ای شناخته شده نبود.^{۱۳}

۳. فرقه واقفه و نحوه پیدایش آن

واقفه، مدعیان غیبت امام موسی کاظم علیه السلام و ناباوران به امامت امام رضا علیه السلام هستند. ایشان، از دنیا رفتن امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده و چشم انتظار ظهور وی به عنوان «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله» نشستند. به دیگر بیان، اعتقاد به «قائم آل محمد» بودن امام هفتم، عامل اصلی انکار از دنیا رفتن آن حضرت نزد جماعتی از شیعیان گردید. شیخ طوسی پاره ای از روایات مستمسک واقفه را در کتاب الغیبه بازتاب داده است. منع شیخ در نقل این روایات، کتاب فی نصره الواقفة از «ابومحمد علی بن احمد العلوی الموسوی» است.^{۱۴} ملاحظه این روایات، از اعتقادات واقفه و زمینه پیدایش آن، پرده برمی دارد. بر وفق یکی از این روایات، مردی به امام باقر علیه السلام گفت: قربانت گردم! آنان [اهل سنت] نقل می کنند که امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر فرمود که اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا آن که مردی از من برانگیزد که زمین را از عدالت و داد پر کند؛ چنان که از ظلم و ستم پر شده است. امام پاسخ داد که آری [چنین است]. آن مرد گفت: پس شما آن شخص هستی؟ امام فرمود: نه! او همانم شکافنده دریا [حضرت موسی علیه السلام] است.^{۱۵} به همین سان، ابی سعید المدائنی می گوید از امام باقر شنیدم که فرمود: خداوند، بنی اسرائیل را از فرعونش با موسی بن عمران علیه السلام نجات داد و خداوند این امت را با همانم او نجات

۱۲. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶: «... عَنْ یُوْنُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ».

۱۳. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۲۱۰: «... عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنْتَ إِمَامٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: إِنَّ الشَّيْعَةَ تَرَوِي أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا عِنْدَكَ مِنْهُ؟ فَقَالَ: عِنْدِي رَمْحُهُ. وَلَمْ يُعْرِفْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَمْحًا».

۱۴. کتاب الغیبه، ص ۴۸.

۱۵. همان، ص ۵۰: «... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: جَعَلْتَ فِدَاكَ! إِنْهُمْ يَرَوُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ بِالْكُوفَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا الْيَوْمَ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبِيعَ اللَّهُ رَجُلًا مَتَى يَمْلَأُهَا قَسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظِلْمًا وَ جَوْرًا»، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْتَ هُوَ؟ فَقَالَ: لَا ذَاكَ سَمِعَ فَالِقَ الْبَحْرِ».

می بخشد.^{۱۶} در روایتی دیگر، حسن بن هارون می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود که همانا پسر من - یعنی ابوالحسن [: امام کاظم علیه السلام] - قائم (به پا خیزنده) است و این امر قطعیت دارد و اوست که زمین را از عدالت و داد پر می کند؛ چنان که از ظلم و ستم، پر شده است.^{۱۷} به همین سان، عبدالله بن سنان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام از «بداء» برای خدا [: تغییر یافتن مشیت الهی] یاد کرد، سپس فرمود: آنچه که خدا برای فرشتگان آشکار کرده است و فرشتگان برای پیامبران آشکار کرده اند و پیامبران برای آدمیان آشکار کرده اند، در آن، «بداء» رخ نمی دهد و این، قطعی است که پسر من همان قائم (به پا خیزنده) است.^{۱۸} در روایتی دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که «فرج» [: گشایش برای شیعیان] دقیقاً بر نفر هفتم از ما قرار دارد.^{۱۹} به گفته شیخ طوسی، پس از وفات یافتن امام موسی کاظم علیه السلام، پیکروی را برپل بغداد نهادند و در حالی که قاضیان و شاهدان حاضر بودند، ندا برآوردند: این همان کس است که رافضه می پندارد زنده است و نمی میرد. [بنگرید که] به مرگ طبیعی، وفات یافته است.^{۲۰} با این همه، جماعتی از شیعیان که به «واقفه» نامبردار شدند، بر اعتقاد خود مبنی بر قائم آل محمد بودن امام هفتم علیه السلام باقی ماندند و مدعی غیبت آن حضرت گشتند. به عقیده مدرسی طباطبایی، واقفی مسلک ها دست کم تا اواسط قرن ششم هجری وجود داشته اند.^{۲۱}

۴. برخورد دوگانه علامه حلی با روایات فطحیه و واقفه

تبع در کتاب *مختلف الشیعه* علامه حلی از برخورد دوگانه وی با روایات فقهی فطحیه و واقفه حکایت دارد؛ یعنی گاه فقیه ما، بر پایه فساد مذهب راوی بر سند روایات طعن می زند و گاه بر پایه موثق بودن راوی فطحی یا واقفی، از پذیرش روایت وی دفاع می کند. با این همه، شیوه غالب نزد علامه حلی، طعن بر روایات بر پایه واقفی یا فطحی بودن راوی است. از این

۱۶. همان، ص ۴۹: «... عن ابی سعید المدائنی قال: سمعت ابا جعفر یقول ان الله استنقذ بنی اسرائیل من فرعونها بموسی بن عمران و ان الله مستنقذ هذه الامة من فرعونها بسمیة».

۱۷. همان، ص ۵۱: «... عن الحسن بن هارون قال: قال ابو عبد الله علیه السلام: ابنى هذا - یعنی ابوالحسن - هو القائم و هو من المحتوم و هو الذی یملاها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

۱۸. همان، ص ۵۴: «... عن عبدالله بن سنان قال سمعتُ ابا عبد الله و ذکر البداء لله فقال: فما أخرج الله الی الملائكة و أخرج الملائكة الی الرسل و أخرج الرسل الی الامیین فلیس فیہ بداء و ان من المحتوم ان ابنى هذا هو القائم».

۱۹. همان، ص ۵۵: «... قال ابو عبد الله علی الرأس السابع متا الفرج».

۲۰. همان، ص ۳۸: «... أظهر و احضر القضاة و الشهود و نودی علیه ببغداد علی الجسر و قیل هذا الذی تزعم الرافضة أنه حی لا يموت مات حتف أنفه».

۲۱. مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۲۴.

رو، شواهد این رویکرد در ادامه به گستردگی آمده است و رویکرد دوم، یعنی پذیرش روایت بر پایه موثق بودن راوی فطحی یا واقفی، شواهدی محدود دارد، ولی همان شواهد اندک نیز می‌توانند مدعای برخوردار دوگانه علامه حلی با روایات فطحیه و واقفه را مدلل سازند.

از دیگر سو، با آن‌که اهل فن، ابن طاوس یا شاگرد وی علامه حلی را تقسیم‌کننده حدیث به چهار قسم صحیح، حسن، موثق و ضعیف در شیعه دانسته‌اند،^{۲۲} اما دست‌کم در کتاب *مختلف الشیعه* مراعات این نام‌گذاری‌ها، نقض شده است؛ یعنی در مواضعی علامه حلی، با تکیه بر فساد مذهب راوی توثیق شده، روایت را «ضعیف» می‌خواند و در مواردی با وجود فساد مذهب راوی توثیق شده، روایت را در زمره «صحیح» قلمداد می‌کند؛^{۲۳} حال آن‌که طبق تعریف، انتظار می‌رود که در این سنخ موارد از اصطلاح «موثق» استفاده شود. عالمان «درایة الحدیث»، «حدیث موثق» را در اصطلاح، حدیثی دانسته‌اند که سند آن به معصوم متصل باشد و راویان آن با وجود فساد عقیده، توثیق شده باشند.^{۲۴} مراد از فساد عقیده آن است که راوی از فرقه‌های انحرافی شیعه یا از اهل سنت باشد.^{۲۵} بدین سان در «حدیث موثق» ممکن است همه راویان دارای مذهب فاسد باشند و ممکن است تنها برخی چنین باشند و باقی دیگر بر مذهب حق باشند، اما در هر حال، همگی راویان توثیق شده‌اند.

از دیگر سو، فرقه واقفه در تاریخ حدیث شیعه از حیث کثرت راویان و کثرت نقل روایت در موضع بالاتری نسبت به فرقه فطحیه قرار دارد؛ چنان‌که ابن داود حلی در مقام برشمردن راویان واقفی مذهب از شصت و شش تن نام می‌برد، اما در مقام برشمردن راویان فطحی مذهب به نام شانزده تن اکتفا می‌ورزد.^{۲۶} در تحقیق حاضر نیز بیشتر شواهد، به فرقه واقفه تعلق دارند و ایشان را در ترتیب گزارش شواهد، مقدم داشته‌ایم؛ اگرچه از نظر تاریخی، فطحیه مقدم هستند.

۱-۴. شواهد مواجهه منفی علامه حلی

(۱) علامه حلی می‌گوید هرگاه شخص، تنها دو ظرف آب دارد که یکی پاک و دیگری نجس است و آن دو مشتبه گشته‌اند [یعنی مشخص نیست که کدام پاک و کدام نجس است]،

۲۲. مقیاس الهدایه، ج ۱، ص ۱۱۹؛ درایة الحدیث، ص ۸۱.

۲۳. رک: ادامه مقاله.

۲۴. مقیاس الهدایه، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲۵. همان.

۲۶. کتاب الرجال، ص ۲۸۹-۲۸۶.

فقیهان اتفاق نظر دارند که باید از آن دو ظرف اجتناب کند و [برای طهارت] تیمم سازد؛ اما میان فقیهان اختلاف شده است که آیا بر شخص واجب است که در این حالت، پیش از تیمم، آب دو ظرف را بر زمین ریزد یا خیر؟^{۲۷} شیخ طوسی و شیخ مفید قایل به وجوب شده‌اند، اما ابن ادریس از وجوب منع کرده است.^{۲۸} علامه، قول ابن ادریس را برمی‌گزیند و بر آن می‌شود که بر زمین ریختن آب دو ظرف، واجب نیست؛ چون ممکن است که شخص از آب آن دو ظرف برای کار دیگری منتفع شود مثل نوشاندن آن به چهارپایان و یا نوشیدن آن به وقت ترس از تشنگی [در شرایط اضطرار]. همچنین ممکن است امکان تطهیر آب نجس شده فراهم گردد و یا شخص به یاد آورد که آب پاک، کدام است.^{۲۹} شیخ طوسی گفته است که اگر شخص، آب آن دو ظرف را بر زمین نریزد، دارای آب است و تیمم بر او مباح نمی‌شود؛ چون تیمم، منوط به نیافتن آب است؛ اما علامه حلی عقیده دارد که عدم توانایی استفاده از آب، مصداق نیافتن آب است و در فرض مسأله، شخص به حکم شرع، فاقد توانایی استفاده از آب است.^{۳۰} شیخ طوسی در تأیید نظرگاه خود به روایت عمار سبابی از امام صادق علیه السلام و نیز روایت سماعه از آن حضرت استناد کرده است. در این دو روایت - که مشابه یکدیگرند - از امام سؤال شده است که مردی دو ظرف آب دارد و در یکی از آن دو، نجاست افتاده است، ولی وی نمی‌داند آن ظرف، کدام یک از آن دو است و بر آب دیگری هم توانایی ندارد. امام علیه السلام در پاسخ بیان می‌دارد که آب هر دو ظرف را بر زمین می‌ریزد و تیمم می‌سازد.^{۳۱}

علامه حلی در مقام ردّ استشهاد شیخ طوسی به دو روایت فوق، در درجه نخست بر سند آن‌ها طعن می‌زند؛ با این استدلال که عمار، فطحی و سماعه، واقفی است.^{۳۲}

۲) علامه حلی، به سان عموم فقیهان امامیه بر آن است که خواب غلبه‌کننده بر شنوایی و بینایی، نقض‌کننده وضو است.^{۳۳} از دیگر سو، منقول است که سماعه بن مهران از امام، درباره شخصی سؤال می‌کند که در حال نماز، سرش در اثر چرت زدن به پایین می‌افتد و پاسخ

۲۷. مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲۸. همان، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۴۸.

۲۹. همان.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۴۹.

۳۱. همان، ج ۱، ص ۲۴۹: «عن سماعه قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل معه إناءان فيهما ماء وقع في إحداهما قدر لا يدري أيهما هو وليس يقدر على ماء غيره، قال: يهرقهما جميعاً و يتيمم».

۳۲. همان: «والجواب عن الحديثين بالطعن في سندهما أولاً فان عمار فطحی و سماعه واقفی».

۳۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۵.

امام آن است که بروی وضولازم نمی‌شود.^{۳۴} علامه حلی، واقفی بودن سماعة را از اسباب ضعف این روایت قلمداد می‌کند.^{۳۵} به علاوه، وی بر آن است که می‌توان خواب اشاره شده در روایت را به خوابی تأویل کرد که بر عقل غلبه نکرده است.^{۳۶}

۳) علامه حلی همگام با جمعی از فقیهان امامیه - چون سید مرتضی، ابن جنید، ابو الصلاح، ابن البراج، ابن زهره، ابن حمزه و ابن ادیس - بر آن است که سرآغاز وقت نماز عشا هنگامی است که از غروب خورشید، مقدار زمانی سه رکعت نماز مغرب بگذرد.^{۳۷} در مقابل، شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن ابی عقیل و سلار بر آن رفته‌اند که سرآغاز وقت نماز عشا، غایب شدن شفق است.^{۳۸} شیخ طوسی و شیخ مفید در تأیید نظرگاه خود به روایاتی چند استناد جست‌ه‌اند. در آن میان، روایتی است که یزید بن خلیفه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است؛ مبنی بر این که سرآغاز وقت نماز عشا، غایب شدن شفق است و تا یک سوم شب، وقت آن ادامه دارد.^{۳۹} به همین سان، در روایتی دیگر، زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که چون شفق ناپدید شد، وقت نماز عشا فرا می‌رسد.^{۴۰} علامه حلی در مقام نقد این دو روایت بیان می‌دارد که حدیث یزید بن خلیفه، ضعیف است؛ چون او واقفی است. بنابراین نباید به روایت وی گرایید. در سند حدیث زراره نیز موسی بن بکیر قرار دارد که او هم واقفی است.^{۴۱}

۴) فقیهان امامیه درباره جواز نمازگزاردن در لباسی که از پوست سنجاب است، اختلاف ورزیده‌اند.^{۴۲} علامه حلی در این مسأله، به عدم جواز فتوا داده است.^{۴۳} قایلان به جواز، به روایاتی چند استناد جست‌ه‌اند که راوی یکی از آن‌ها مقاتل بن مقاتل است. در روایت مزبور، مقاتل از حکم نمازگزاردن در لباسی که از پوست سمور، سنجاب و روباه است، سؤال می‌کند و

۳۴. همان، ج ۱، ص ۲۵۵: «سأله سماعة بن مهران عن الرجل يخفق رأسه و هو في الصلاة قائماً أو راکعاً، فقال: ليس عليه وضوء».

۳۵. همان، ج ۱، ص ۲۵۷: «الحديث ... ضعيف فإن سماعة واقفي».

۳۶. همان.

۳۷. همان، ج ۲، ص ۲۴.

۳۸. همان.

۳۹. همان، ج ۲، ص ۲۵: «... عن الصادق علیه السلام: اول وقت العشاء حين يغيب الشفق إلى ثلث الليل».

۴۰. همان: «عن زراره، عن الباقر علیه السلام قال: فإذا غاب الشفق دخل وقت العشاء».

۴۱. همان، ج ۲، ص ۲۶: «و حدیث یزید بن خلیفه ضعیف لان یزید هذا واقفی فلا یصار الی روایته و حدیث زراره فی طریقته موسی بن بکیر و هو واقفی أيضاً».

۴۲. همان، ج ۲، ص ۷۶-۷۴.

۴۳. همان، ج ۲، ص ۷۶.

امام بیان می‌دارد که همه این‌ها، عاری از نیکی است، مگر سنجاب؛ چون او حیوانی است که گوشت نمی‌خورد.^{۴۴} حلی در مقام نقد این روایت بیان می‌دارد که مقاتل، واقفی خبیث است و نباید به روایت وی استناد کرد.^{۴۵}

۵) علامه حلی بر آن است که نمازگزار هرگاه در دو رکعت نخست نماز شک کند، باید نماز خود را اعاده کند.^{۴۶} در مقابل این نظرگاه، روایاتی چند مبنی بر کامل کردن نماز با یک رکعت دیگر نقل شده است. در یکی از آن روایات، عبدالله بن ابی یعفر از امام صادق علیه السلام درباره تکلیف مردی سؤال می‌کند که نمی‌داند دو رکعت یا یک رکعت خوانده است. پاسخ امام آن است که نماز را با یک رکعت، کامل کند؛^{۴۷} یعنی بنا را بر خواندن یک رکعت بگذارد و با یک رکعت دیگر نماز را کامل کند. حلی، در مقام کنار نهادن این روایت از صحت سند آن منع می‌کند؛ با این استدلال که در طریق آن عبدالکریم بن عمرو قرار دارد و او، گرچه ثقه است، اما واقفی است.^{۴۸}

۶) علامه حلی، نمازگزاردن شخص حاضر به امامت مسافرا مکروه می‌شمارد،^{۴۹} اما نمی‌پذیرد که نمازگزاردن مسافریه امامت شخص حاضر به همان سان مکروه باشد.^{۵۰} در مقابل این نظرگاه، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که شخص حاضر، امام مسافر نمی‌شود و مسافر هم امام شخص حاضر نمی‌شود.^{۵۱} حلی برای گریز از این روایت بیان می‌دارد که در طریق آن «داود بن الحصین» قرار دارد و او واقفی است.^{۵۲}

۷) منقول است که «فضل البقباق» از امام صادق علیه السلام درباره نماز مسافری سؤال کرده است که یک روز یا شب یا سه روز بر یکی از اعضای خانواده خود فرود می‌آید. پاسخ امام آن است

۴۴. همان، ج ۲، ص ۷۷: «عن مقاتل بن مقاتل قال: سألت ابا الحسن علیه السلام عن الصلاة في السمور والسنجاب والثعالب، فقال: لا خير في ذاك كله ما خلا السنجاب فانه دابة لا تأكل اللحم».

۴۵. همان: «مقاتل واقفی خبیث فلا یصار الی روایتیه».

۴۶. همان، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴۷. همان، ج ۲، ص ۳۷۸: «عن عبدالله بن ابی یعفر قال: سألت عن ابی عبدالله علیه السلام عن الرجل لا یدری اركعتین صلی أم واحدة، فقال: یتم برکعة».

۴۸. همان، ج ۲، ص ۳۷۹: «الجواب عن الاحادیث بالمنع من صحة سندها... فی طریق الثالث عبدالکریم بن عمرو وهو إن كان ثقة الا انه واقفی».

۴۹. همان، ج ۳، ص ۶۱.

۵۰. همان، ج ۳، ص ۶۳.

۵۱. همان، ج ۳، ص ۶۲: «... عن الصادق علیه السلام لا یؤم الحضری المسافر ولا المسافر الحضری».

۵۲. همان، ج ۳، ص ۶۳: «والحدیث فی طریقہ داود بن الحصین وهو واقفی».

که دوست ندارم نماز را کوتاه کند.^{۵۳} از دیگر سو، علامه حلی، تمام خواندن نماز را در این فرض، منوط به قصد ده روز می‌داند. از این رو، در سند روایت تشکیک کرده و می‌گوید در طریق آن «داود بن الحصین» قرار دارد و او، گرچه ثقه است، اما واقفی است.^{۵۴}

۸) علامه حلی بر آن است که در فرض وجود بیماری یا مانع دیگر، وجوب حج ساقط است؛ زیرا استطاعت، شرط وجوب حج است و فاقد سلامت یا گرفتار مانع، مستطیع نیست.^{۵۵} از دیگر سو، منقول است که علی بن حمزه از امام درباره مرد مسلمانی سؤال کرده است که بیماری یا امری که در آن، خدا او را معذور می‌دارد، میان وی و حج مانع شده است. پاسخ امام آن است که لازم است تا از مالش، آن کس که مال ندارد و هرگز حج نگزارده، از طرف او حج گزارد.^{۵۶} حلی در نقد این روایت، صحت آن را منع می‌کند و بیان می‌دارد که «علی بن حمزه» واقفی است و ابن غضایری او را لعن کرده و گفته است وی پس از ابی ابراهیم [امام هفتم علیه السلام] در دشمنی با امام بعد، سرسخت‌ترین مردم بود.^{۵۷} به علاوه، علی بن فضال هم به علی بن حمزه، کذب و اتهام، نسبت داده و او را لعن کرده است.^{۵۸}

۹) شیخ طوسی، سلار و ابن حمزه، احرام بستن قبل از میقات را برای شخصی که چنین نذر کرده است، جایز می‌دانند؛ اما برخی دیگر، چون سید مرتضی و ابن ابی عقیل، از احرام بستن قبل از میقات به نحو مطلق منع کرده‌اند و نذرکننده را هم استثنا نکرده‌اند.^{۵۹} حلی در این مسأله، قول مانعین را نزدیک‌تر به صواب می‌داند و چنین نذری را نذر عبادت غیر مشروع و در نتیجه بدعت و معصیت می‌خواند.^{۶۰} از دیگر سو، منقول است که علی بن حمزه از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کرده است که از باب شکر، برای خدا به عهده خود قرارداد داده است که از کوفه احرام بندد. پاسخ امام آن است که در این حالت، باید از کوفه مُحَرَّم شود و

۵۳. همان، ج ۳، ص ۱۴۵: «فضل البقیاق عن صادق علیه السلام قال: سألته عن المسافرینزل علی بعض أهله يوماً أو لیلةً أو ثلاثاً، قال: ما أحب أن یقصر الصلاة».

۵۴. همان: «إِنَّ فی طریقہ داود بن الحصین و هو إن کان ثقةً الا أنه واقفی».

۵۵. همان، ج ۴، ص ۱۱-۱۲.

۵۶. همان، ج ۴، ص ۱۲: «عن علی بن حمزة قال: سألته عن رجل مسلم حال بینہ و بین الحج مرض أو امر یعذرہ الله فیہ، قال: علیه أن یحج عنه من ماله ضرورة لا مال له».

۵۷. همان، ج ۴، ص ۱۳: «والجواب... بمنع صحة سنده، فان علی بن حمزة واقفی ولعنه ابن الغضائری، قال: وکان اشد الخلق عداوةً للولی من بعد ابی ابراهیم علیه السلام و نسبه علی بن فضال الی الکذب و التهمة و لعنه أيضاً».

۵۸. همان.

۵۹. همان، ج ۴، ص ۴۱-۴۰.

۶۰. همان، ج ۴، ص ۴۲.

برای خدا به آنچه که گفته است، وفا کند.^{۶۱}

به همین سان، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود بنده‌ای که خدا به او یک نعمت داده است یا او را دچار بلایی ساخته و سپس از آن بلا، او را عافیت بخشیده است، اگر به عهده خود قرارداد که از خراسان احرام ببرد، بر او لازم است که این کار را انجام دهد.^{۶۲} حلّی در مقام نقد این دوروایت، سند آن دورا ضعیف می‌خواند و بیان می‌دارد که «علی بن ابی حمزه» واقفی است و «سماعه» نیز واقفی است.^{۶۳} از سخن حلّی چنین برمی‌آید که سماعه در طریق روایت دوم قرار دارد، چنان‌که رجوع به «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی نشان می‌دهد که این روایت را سماعه از ابوبصیر نقل کرده است.^{۶۴}

۱۰) هرگاه دوتن در مالی که در دست یکی از آن‌ها است، اختلاف ورزند، بدین شرح که در دست دارنده مال، مدعی شود که آن مال به عنوان رهن در دست اوست، اما شخص مقابل مدعی شود که آن مال را به عنوان ودیعه (امانت) به دست وی داده است، در این فرض، علامه حلّی عقیده دارد که اصل عدم رهن گرفتن است و اصل، صرف امانت است. بنابراین در دست دارنده مال، مدعی و مالک مال، منکر است. پس اگر مدعی، شاهد نداشته باشد و منکر سوگند خورد، سخن منکر ثابت می‌شود.^{۶۵} از دیگر سو، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که هرگاه دوتن اختلاف ورزیدند و یکی، مدعی رهن و دیگری مدعی ودیعه شد، اقامه شاهد بر عهده مدعی ودیعه است و اگر شاهد نداشته باشد، مدعی رهن سوگند می‌خورد^{۶۶} [و مدعایش ثابت می‌شود]، هویدا است که مضمون این روایت عکس نظرگاه فقهی علامه حلّی است. از این رو، وی بیان می‌دارد که در طریق این روایت، «حسن بن محمد بن سماعه» قرار دارد و او واقفی است و نیز نام «أبان» در سند روایت است که درباره او، قولی [تضعیف کننده] وجود دارد.^{۶۷} حلّی در موضعی دیگر، ضمن واقفی خواندن «حسن بن محمد بن سماعه»،

۶۱. همان، ج ۴، ص ۴۱: «علی بن حمزة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل جعل لله عليه شكراً أن يحرم من الكوفة، قال: فليحرم من الكوفة وليف لله بما قال».

۶۲. همان: «عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عليه السلام سمعته يقول: لو أن عبداً أنعم الله عليه نعمة أو ابتلاه ببليّة فعافاه من تلك البليّة فجعل على نفسه أن يحرم بخراسان كان عليه أن يتم».

۶۳. همان، ج ۴، ص ۴۲: «والجواب ... عن الحديثين بضعف سندهما، فان علی بن ابی حمزة واقفی و سماعة أيضاً».

۶۴. تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۵۴.

۶۵. مختلف الشیعه، ج ۵، ص ۴۰۴.

۶۶. همان، ج ۵، ص ۴۰۵: «عن الصادق عليه السلام قال: إذا اختلفا في الرهن، فقال أحدهما: هو رهنٌ وقال الآخر: هو ودیعة، فقال: علی صاحب الودیعة البينة، فإن لم يكن له حلف صاحب الرهن».

۶۷. همان: «وفي طریق [الرواية] الثاني الحسن بن محمد بن سماعة و هو واقفی و في طریقها أيضاً أبان و فيه قول».

بیان می‌دارد که علمای ما او را توثیق نکرده‌اند.^{۶۸}

(۱۱) شیخ صدوق بر آن است که لعان، جز با نفی فرزند محقق نمی‌شود. پس اگر مردی، همسرش را به زنا متهم کند اما فرزند آن زن را انکار نکند، او را لعان نکرده است، بلکه هشتاد ضربه شلاق به عنوان حدّ تهمت زننده بر او زده می‌شود.^{۶۹} اما علامه حلی همگام با مشهور فقیهان امامیه، صرف متهم داشتن همسر به زنا را با ادعای دیدن، سبب لعان تلقی می‌کند ولو آن‌که مرد، نافی فرزند نگردد.^{۷۰} از دیگر سو، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که لعان رخ نمی‌دهد، مگر آن‌که مرد با زن خود نزدیکی کند و لعان محقق نمی‌شود، مگر با نفی کردن فرزند.^{۷۱}

هویدا است که روایت فوق، موافق نظرگاه شیخ صدوق و نافی نظرگاه علامه حلی در مسأله اختلاف شده است. از این رو حلی در مقام چاره اندیشی برآمده و پاسخ استدلال کنندگان به این روایت را طعن در سند آن معرفی می‌کند؛ زیرا در طریق روایت، «عبدالکریم بن عمرو» قرار دارد که واقفی است.^{۷۲}

(۱۲) به گفته علامه حلی، در میان فقیهان امامیه، مشهور آن است که در وضوء، گرداندن آب در دهان و انداختن آب به بینی استحباب دارد اما ابن ابی عقیل عقیده دارد که نزد خاندان پیامبر، این دو عمل نه واجب و نه مستحب هستند.^{۷۳} ابن ابی عقیل در تأیید نظرگاه خود به روایاتی چند استدلال جسته است. از جمله آن‌که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که گرداندن آب در دهان و انداختن آب به بینی، نه واجب و نه مستحب است. توفیقه باید که آنچه آشکار و بیرون است را شستشودهی.^{۷۴} حلی، در مقام استدلال بر عدم صحت سند این روایت برنام «ابن بکیر» در سلسله راویان آن انگشت نهاده و او را فطحی می‌خواند.^{۷۵}

(۱۳) ابن جنید عقیده دارد که برزن آزاد یا کنیز اشکالی نیست که بدون پوشیدن سر

۶۸. همان، ج ۷، ص ۲۶: «و فی طریق الجمع الحسن بن محمد بن سماعه و هو واقفی لم یوثقه علماءنا».

۶۹. همان، ج ۷، ص ۴۷۰.

۷۰. همان، ج ۷، ص ۴۶۹.

۷۱. همان، ج ۷، ص ۴۷۰: «عن الصادق علیه السلام قال: لا یقع اللعان حتی یدخل الرجل بامرأته و لا یكون اللعان الا بنفی الولد».

۷۲. همان، ج ۷، ص ۴۷۱: «والجواب الطعن فی السند فإن فی طریق الاولی عبدالکریم بن عمرو و هو واقفی».

۷۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۷۴. همان، ج ۱، ص ۲۷۹: «عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس المضمضه و الاستنشاق بفرضه و لا سنة إنما علیک أن تغسل ما

ظهر».

۷۵. همان، ج ۱، ص ۲۸۰: «و الجواب ... بالمنع من صحة السند، فإن فی طریقہ ... ابن بکیر و هو فطحی».

نمازگزارند؛ در جایی که نامحرم، آن‌ها را نمی‌بیند؛ اما علامه حلی، همگام با مشهور فقیهان امامیه، قایل به وجوب پوشش سر در حال نماز برای زن آزاد است.^{۷۶} ابن جنید، در تأیید نظرگاه خود به دور روایت «عبدالله بن بکیر» از امام صادق علیه السلام استدلال جسته است. در روایت نخست آمده است که برزن مسلمان آزاد، اشکالی نیست که بدون پوشیدن سر، نمازگزارد.^{۷۷} به همین سان، روایت دوم بیان می‌دارد که برزن مسلمان اشکالی نیست که نمازگزارد در حالی که بر سرش، مقنعه نباشد.^{۷۸} حلی در مقام نقد این دور روایت، از صحت سند آن‌ها منع می‌کند با این استدلال که عبدالله بن بکیر اگرچه ثقه است، اما فطحی است.^{۷۹}

(۱۴) به گفته علامه حلی، مشهور فقیهان امامیه عقیده دارند که به وقت سجده، شرط نیست که محلّ قرارگرفتن اعضای بدن بر زمین، پاک باشد، بلکه تنها پاک بودن محلّ پیشانی نهادن شرط است.^{۸۰} اما ابوالصلاح شرط می‌داند که محلّ قرارگرفتن اعضای هفت‌گانه بدن بر زمین به وقت سجده، پاک باشد.^{۸۱} ابوالصلاح در این مسأله به روایت عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام احتجاج جسته است. در روایت مزبور، از جامه‌ای ضخیم و یمنی سخن می‌رود که احتلام به آن می‌رسد و امام، نمازگزاردن بر روی آن را جایز نمی‌شمارد.^{۸۲} حلی در مقام نقد این روایت، از صحت سند آن منع می‌کند؛ با این استدلال که عبدالله بن بکیر فطحی است.^{۸۳}

۲-۴. شواهد مواجهه مثبت علامه حلی

(۱) علامه حلی عقیده دارد که بر شخص فاقد وضو جایز نیست که بر مکتوب قرآن دست زند.^{۸۴} وی در تأیید این نظرگاه دلایلی چند برمی‌شمارد و در این میان، به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می‌کند که در آن، از قرائت بی وضوی مصحف قرآن سؤال شده است.

۷۶. همان، ج ۲، ص ۹۶.

۷۷. همان، ج ۲، ص ۹۷: «عبدالله بن بکیر عن الصادق علیه السلام قال لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس».

۷۸. همان: «عبدالله بن بکیر عن الصادق علیه السلام قال: لا بأس أن تصلی المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع».

۷۹. همان: «والجواب ... عن الحدیثین بالمنع من صحة السند، فإن عبدالله بن بکیر وإن کان ثقة الا أنه فطحی».

۸۰. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۸۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.

۸۲. همان: «عبدالله بن بکیر قال: سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الشاذکونة یصیبها الاحتمام أیصلی علیها؟ فقال: لا».

۸۳. همان: «والجواب المنع من صحة السند، فإن عبدالله هذا فطحی».

۸۴. همان، ج ۱، ص ۳۰۴.

پاسخ امام، آن است که اشکالی ندارد، اما قاری نباید به مکتوب قرآن دست زد.^{۸۵} حلی ضمن اعتماد به مفاد این روایت، بیان می‌دارد که در طریق آن، «حسین بن مختار» است که واقفی است، اما «ابن عقده»، او را توثیق کرده است.^{۸۶}

۲) به گفته علامه حلی، در میان فقیهان امامیه، مشهور آن است که هرگاه بر نمازگزار، پس از نماز جماعت آشکار گردد که امام، کافریا فاسق بوده است، بروی اعاده نماز - نه در داخل وقت و نه در خارج آن - لازم نیست، اما سید مرتضی در این باره، قایل به وجوب اعاده نماز شده است.^{۸۷} حلی، قول مشهور را مبنی بر عدم وجوب مورد اعتماد خود معرفی می‌کند.^{۸۸} به عقیده وی، علم پیدا کردن به عدالت امام جماعت در عالم واقع، ناممکن است و نمازگزار در این باره باید به ظن عمل کند.^{۸۹} حلی، در تأیید نظرگاه خود، روایت عبدالله بن بکیر، از حمزه بن حرمان، از امام صادق علیه السلام را شاهد می‌آورد. در این روایت، حمزه به امام می‌گوید که آنان، مردی را در سفر، امام جماعت خود قرار داده‌اند؛ در حالی که وی مجتنب بوده است و خود می‌دانسته است، اما مأمومین وی ناآگاه بوده‌اند. پاسخ امام آن است که [در نماز مأمومین] اشکالی نیست.^{۹۰}

استشهاد علامه حلی به این روایت، از دو سو با اشکال محتمل روبه‌روست و وی در مقام پاسخ دادن به اشکالات برمی‌آید. نخستین اشکال از جهت سند روایت است که عبدالله بن بکیر فطحی مسلک است. حلی مدعی است که درباره سند این روایت، نباید گفته شود عبدالله بن بکیر فطحی است، چون اگرچه وی فطحی است، اما مشایخ، او را توثیق کرده‌اند؛^{۹۱} چنان‌که کثی از عیاشی نقل کرده است که عبدالله بن بکیر و جماعتی از فطحیه چون عمارساباطی، علی بن أسباط و حسن بن علی بن فضال فقیهان اصحاب ما هستند.^{۹۲}

۸۵. همان: «... عن ابی بصیر قال سألت ابا عبدالله عمّن قرأ فی المصحف و هو علی غیر وضوء قال لا بأس ولا یمس الکتابة».

۸۶. همان، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵: «و هذا الحدیث وإن کان فی طریقہ الحسین بن المختار و هو واقفی الا أن ابن عقده وثقه».

۸۷. همان، ج ۳، ص ۷۰.

۸۸. همان، ج ۳، ص ۷۱.

۸۹. همان.

۹۰. همان: «عبدالله بن بکیر قال: سأل حمزه بن حرمان أبا عبدالله علیه السلام عن رجل امنأ فی السفر و هو جنب و قد علم و نحن لانعلم، قال: لا بأس».

۹۱. همان: «لا یقال عبدالله بن بکیر فطحی... لآنا نقول عبدالله بن بکیر وإن کان فطحیاً الا أن المشایخ وثقوه».

۹۲. همان.

وکشی، در موضعی دیگر گفته است که عبدالله بن بکیر از جمله کسانی است که جماعت شیعه، بر صحیح دانستن آنچه نسبتش به او صحیح است، اتفاق نظر دارند و به فقاہت وی اذعان کرده‌اند.^{۹۳} اما دومین اشکال به خارج بودن متن روایت از محل نزاع بازمی‌گردد؛ یعنی روایت یاد شده درباره امام جماعت جُنُب است، نه کافریا فاسق. علامه حلی در این باره بیان می‌دارد که تفاوت نهادن میان جُنُب و کافر، ضعیف است؛ چون هر دو برای امامت جماعت فاقد صلاحیت هستند. پس اگر شرط صحت جماعت، صلاحیت امام در ظاهر باشد، نماز جماعت در هر دو مورد صحیح است و اگر چنین نباشد، در هر دو مورد باطل است.^{۹۴} هویداست که این استدلال حلی، مبتنی بر قیاس است.

۳) زراره می‌گوید از امام باقر علیه السلام، درباره مردی سؤال کردم که در عراق با زنی ازدواج کرده است، سپس به شام رفته و با زنی دیگر ازدواج کرده است. پس ناگاه [آشکار می‌گردد که] او، خواهر همان زنش در عراق است. امام فرمود که میان آن مرد و زنی که در شام گرفته است، جدایی افکنده می‌شود و تا زمانی که عده زن ساکن شام سپری نشده با زن [ساکن عراق] نزدیکی نمی‌کند.^{۹۵}

از دیگر سو، ابوبکر الحضرمی می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم مردی با زنی ازدواج کرده است و سپس به سرزمینی دیگر آمده و نادانسته با خواهر او ازدواج کرده است. امام علیه السلام فرمود: هر کدام از آن دورا که بخواهد، نگه می‌دارد و دیگری را رها می‌کند.^{۹۶} ابن جنید، به روایت ابوبکر الحضرمی، احتجاج کرده و در فرضی که با خواهر دوم آمیزش رخ داده باشد، قایل به اختیار مرد در انتخاب یکی از آن دو خواهر به عنوان همسر خود شده است؛^{۹۷} اما علامه حلی به روایت زراره اعتماد کرده و بیان می‌دارد که عقد دوم باطل است و قول به تخییر مرد، وجهی ندارد.^{۹۸}

۹۳. همان.

۹۴. همان.

۹۵. همان، ج ۷، ص ۵۱: «زراره ... قال: سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجل تزوج امرأة بالعراق ثم خرج إلى الشام فتزوج امرأة أخرى فاذا هي اخت امرأة التي بالعراق، قال: يفرق بينه وبين التي تزوجها بالشام ولا يقرب المرأة حتى تنقضي عدة الشامية».

۹۶. همان، ج ۷، ص ۵۲: «ابوبکر الحضرمی ... قال: قلت لابی جعفر علیه السلام: رجل نکح امرأة ثم أتى أرضاً فنکح أختها وهو لا يعلم، قال: یمسک ایتھما شاء و یخلى سبیل الاخری».

۹۷. همان، ج ۷، ص ۵۲-۵۱.

۹۸. همان، ج ۷، ص ۵۱.

در طریق روایت زراره، عبدالله بن بکیر قرار دارد؛ با این حال، علامه حلی با تعبیر «صحیح» از آن یاد کرده و مدعی است که نباید اعتراض شود که ابن بکیر فطحی است، پس چگونه این روایت را در زمره «صحیح» قرار دادید؟ زیرا کثی گفته است که جماعت [شیعه] بر صحیح دانستن آنچه نسبتش به ابن بکیر صحیح است، اتفاق نظر دارند.^{۹۹}

۵. نتیجه‌گیری

تحقیق و تتبع در کتاب *مختلف الشیعة فی احکام الشریعه*، اثر فقهی علامه حلی نشان می‌دهد که آن فقیه نامدار، از الگویی واحد در برخورد با روایات راویان فطحیه و واقفه پیروی نکرده است، بلکه برحسب مطابقت یا عدم مطابقت محتوای روایت با دیدگاه فقهی اش، موضع‌گیری وی در دوران است. بدین سان اگر محتوای روایت با دیدگاه فقهی علامه حلی موافقت ندارد، وی بر سند روایت طعن می‌زند با این استدلال که مذهب راوی، فاسد است؛ اما اگر محتوای روایت با دیدگاه فقهی او موافقت دارد، بر روایت اعتماد می‌ورزد و در مقابل این اشکال که مذهب راوی فاسد است، بیان می‌دارد که چنین است، اما راوی توثیق شده است؛ یعنی ممکن است راوی از لحاظ اعتقادی به فرقه‌ای انحرافی تعلق داشته باشد، اما در مقام نقل روایت، اهل دروغ و جعل نباشد.

به نظر راقم این سطور، مضمون عموم روایات فقهی، نسبتی با عقاید انحرافی فرقه‌های فطحیه و واقفه درباره نظام امامت ندارد. از این رو، در غالب روایات فقهی، تعلق داشتن راوی به فرقه‌های انحرافی نمی‌تواند، عامل برانگیزنده او به جعل و دگرگونی روایت شده باشد.

کتابنامه

الاصول من الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.
الإمامة والتبصرة من الحیرة، ابوالحسن علی بن الحسین بن بابویه، بیروت: موسسه آل البيت، ۱۴۱۲ ق.

تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، محمد بن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

درایة الحدیث؛ بازیژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فریقین، شادی نفیسی، تهران:

۹۹. همان، ج ۷، ص ۵۲-۵۱: «لا یقال فی طریق الروایه ابن بکیر و هو فطحی فکیف جعلتم الروایة فی الصحیح؟ لانا نقول: قال الکثی: اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن ابن بکیر».

- انتشارات سمت، ۱۳۸۹ ش.
- رجال الكششى (اختيار معرفه الرجال)، محمد بن عمر كششى، گزینش: محمد بن حسن طوسی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
- رجال النجاشی، ابوالعباس احمد بن علی نجاشی، تحقیق: موسی شبیری زنجانی، قم: موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ ق.
- كتاب الرجال، تقی الدین حسن بن علی بن داود، نجف: منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۲ ق.
- كتاب الغیبه، محمد بن حسن طوسی، بیروت: موسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۱ ق.
- كمال الدین و تمام النعمه، ابوجعفر محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم: منشورات طلیعه النور، ۱۴۲۹ ق.
- مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، حسن بن یوسف بن المطهر حلّی، قم: موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- معالم العلماء، ابوعبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب، قم: موسسه آل البيت، بی تا.
- مقیاس الهدایه فی علم الدرایه، عبدالله مامقانی، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۴۲۸ ق.
- مکتب در فرایند تکامل، حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه: هاشم ایزد پناه، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۷ ش.